



Quaderni di Meykhane

X (2020)

Rivista di studi iranici. Collegata al Centro di ricerca in "Filologia e Medievistica Indo-Mediterranea" (FIMIM)

Università di Bologna

دفترهای میخانه 1399/2020

ISSN 2283-3072

website: <http://meykhane.altervista.org/chisiamo.html>

cod. ANCE (Miur-Cineca) E225625

Hasan Zolfagari
Hanan Muhammad Musà Tahun

Lo strabico e la maestria di Rumi. Comparazione del racconto "Il maestro e l'allievo strabico" del *Mathnavi* con altri racconti similari

احول و استادى مولانا

(مقایسه داستان استاد و احول در مثنوی با روایت‌های مشابه آن)

دکتر حسن ذوالفقاری (استاد دانشگاه تربیت مدرس)
حنان محمد موسی طاحون (دانشیار دانشگاه قاهره)

Riassunto. Mawlānā nella creazione del suo capolavoro, il *Mathnavi*, si è avvalso del metodo di riscrivere storie che aveva trovato nella letteratura scritta e orale del suo tempo e di epoche precedenti. Tra le storie più importanti che ci mostrano l'arte e la perizia di Rumi nella riscrittura, c'è il racconto "Il maestro e il suo allievo cieco". Rumi col porgerci questa storia vuol mostrare il pericolo del fanatismo più cieco in generale e dello strabismo/cecità di un re dei Giudei in particolare. E poiché Rumi considera il soggetto della sua storia una "pelle" che contiene un "midollo" nascosto, si spende egli stesso nell'interpretazione del racconto allo scopo di trasmettere al suo lettore i concetti morali e filosofici da lui considerati. Per poter arrivare al significato profondo inteso da Rumi, dopo avere confrontato la storia con le sue fonti nel *Asrār-nāme* di 'Attār e prima di lui con il *Marzbān-nāme* e con la *Hadiqa al-Haqiqadi Sanā'i*, e dopo avere analizzato gli elementi narrativi ivi compresi il soggetto, i motivi, i personaggi, i simboli, angoli prospettici, tematiche e struttura, si giunge al risultato che Mawlānā, senza mutare l'asse della sua storia (ossia lo strabismo/cecità), le ha però dato motivi e contenuti congruenti con la propria visione morale e filosofica.

Parole chiave. "Il maestro e l'allievo strabico", *Poema spirituale*, Rumi, *Asrār-nāmé*, *Marzbān-nāmé*, *Hadiqat al-Haqiqah*

چکیده

مولانا در آفرینش «مثنوی»، شاهکار خویش از روش بازنویسی داستان‌هایی استفاده کرده است که برگرفته از ادبیات مکتوب و شفاهی عصر وی و پیش از وی بوده است. از مهم‌ترین داستان‌هایی که هنر و مهارت مولانا را در بازنویسی به نمایش می‌گذارد، داستان «استاد و شاگرد احول او» است. مولانا با آوردن این داستان، خطر تعصب کورکورانه مذهبی را به‌طور کلی و دوگانه بینی شاه‌جهودان را به‌طور اخص، نمایان می‌کند و از آنجاکه مولانا، موضوع داستان را پوسته‌ای می‌داند که مغز حوی معنایی نهفته است، برای این‌که مفاهیم اخلاقی و فلسفی موردنظر خود را به خواننده انتقال دهد، به تعبیر و تأویل داستان می‌پردازد. برای رسیدن به معنای مقصود مولانا، این داستان را با اصل آن در *اسرارنامه* عطار و قبل از آن با *مرزبان‌نامه* و *حدیقه‌الحقیقه* مقایسه کرده و از طریق بررسی عناصر داستانی اعم از موضوع، درون‌مایه، شخصیت‌پردازی، نماد، زاویه دید، پیرنگ و فضاسازی، به این نتیجه رسیدیم که مولانا، محور داستان را (لوچ بودن یا احولی)، تغییر نداده، بلکه درون‌مایه و محتوایی به آن داستان بخشیده که با بینش اخلاقی و فلسفی‌اش سازگار است. این تغییر در القای پیام موردنظر مولانا به خواننده بسیار موفق بوده

است؛ بدین معنا که مولوی از همان آغاز به راز بازنویسی خلاق پی برده و آن را در جای‌جای مثنوی اعمال کرده است. با این مقایسه درمی‌یابیم: هرچند داستان‌ها را قبل از وی نامورانی چون سعد الدین وراوینی، سنایی غزنوی و فریدالدین عطار نقل کرده‌اند اما به دلیل همسویی مضمون با اندیشه مولانا، سرعت انتقال و زبردستی او در پیوستن معانی مختلف به یکدیگر، خواننده دوست دارد آن داستان را از زبان مولوی بشنود و نیز به دلیل نزدیکی زبان مولوی به زبان مردم، این داستان از طریق وی زبانه‌زبان شده است. مولانا – در کنار برداشت‌های عرفانی – با به کار بستن ذوق هنری و هم‌نشینی مفاهیم فلسفی و اخلاقی با طنز و هزل، روش خود را در بیان از دیگران متمایز می‌کند و خود را در شمار قصه‌پردازان حرفه‌ای جاودانه می‌سازد.

کلیدواژه: مولوی، عناصر داستان، «احول و استاد»، مثنوی، اسرارنامه، مرزبان‌نامه، حدیقه‌الحقیقه

1. مقدمه

از منظر عرفان اسلامی، انسان از جسم و روح تشکیل شده است که همواره این دو در حال نبرد هستند (الجهاد الأكبر) و سعی انسان بر این است که افسار نفس را به دست روح بسپرد و دستخوش هوی و هوس نسازد؛ چنان‌که بتواند نفس و خداوند خویش را بشناسند؛ یکی از محورهای مثنوی همین مسئله است. مولانا برای اینکه این مفاهیم را به خواننده منتقل کند، داستان‌هایی از میراث ادب فارسی در مثنوی آورده است؛ از جمله داستان «استاد و شاگرد احوال او»، با این هدف که بر یکی بودن خداوند حضرت موسی و عیسی (ع) تأکید کند و نیز بر احوالی پادشاه جهودان که به خدای هر دو تبعیض قائل است. «وحدت در عین کثرت».

داستان «استاد و شاگرد احوال» در اسرار نامه عطار آمده است؛ همان کتابی که عطار آن را به مولانا هدیه داد، وقتی که مولانا و پدرش از بلخ به سمت نیشابور می‌گذشت و مولانا کودکی بیش نبود. مولانا همواره در آثارش به این کتاب نظر داشته و تنها داستانی نیست که مولانا از اسرارنامه آورده است. (زرین‌کوب، 1382: ص 77) باوجودآنکه بعد از گذشت نیم‌قرن از زمان عطار، مثنوی مولانا از جاذبه مثنوی‌های عطار کاست اما با خواندن مثنوی مولوی درمی‌یابیم که مثنوی‌های عطار توانست افکار مولانا را تسخیر کند. «به بیان دیگر، مولانا با نظم مثنوی خویش، توانست دردهای شورانگیز عطار را با بیانی بهتر و با لحنی قوی‌تر بیان کرده و تمام احساسات و آرمان‌های عطار را در مفاهیم جدید پرجاذبه نمایان ساخته و فکرهای عطار را که فاقد قدرت بود، باقوت و انسجام ترمیم کند.» (زرین‌کوب، 1383: ص 24-23)

حضور این داستان در مرزبان‌نامه، اسرارنامه و مثنوی نشان دهنده انتقال سینه به سینه آن از نسل‌های گذشته به آینده است. «داستان گفت‌وگوشنود شاگرد احوال است با استاد خود که احوالی را عیب نمی‌داند، بلکه درک نکردن این عیب را موردانتقاد قرار می‌دهد که آدم را به‌سوی خطاهایی درخور سرزنش و توبیخ سوق می‌دهد.» (زرین‌کوب، 1386: ص 325)

این داستان از جمله داستان‌های تمثیلی (داد، 1382: ص 164) در مثنوی است. داستان تمثیلی «تصویری حسی است که می‌باید امری را که غیر حسی است برای مخاطب به امر حسی نزدیک و

قابل ادراک نماید» به بیان دیگر، این تصویر حسی، امور انتزاعی را برای خواننده مجسم می‌کند تا آن‌ها را لمس و تصدیق کند، آنگاه نزد شنونده دلیل به شمار می‌آید. مولانا می‌داند که طیف خوانندگان مثنوی تشنه مفاهیم روحانی‌اند و به تمثیل - بیش از برهان و قیاس - نیازمندند. (زرین‌کوب، 1386: ص 251 و 252) پورنامداریان معتقد است به داستانی که پیامش پنهان باشد و خواننده را به تأمل وادارد تا به درون‌مایه‌اش پی ببرد، تمثیل رمزی می‌گویند. (پورنامداریان، 1383: ص 147) و این داستان از نوع تمثیل رمزی است. استفاده از داستان تمثیلی، هم لذت آفرینی و تأثیربخشی شعر حکمی و تعلیمی را تقویت می‌کند و هم معانی و مفاهیم پیچیده را به خواننده به‌آسانی می‌رساند. این کار با حقیقه‌الحقیقه آغاز گردیده، با مثنوی‌های عطار ادامه پیدا کرده و با مولوی به اوج تکامل خویش رسیده است. (پورنامداریان، 1380: ص 257)

2. پیشینه تحقیق

تنها مقاله مستقل را در این باره اولریش مارزلف (فرهنگ مردم (ویژه نامه مولانا)، س 6، ش 23، 1386) نوشته است. وی در مقاله «احول و شیشه»، به مآخذشناسی و بازیابی کد جهانی داستان پرداخته است. جز این در آثار مربوط به مثنوی پژوهی تنها اشاراتی به درون‌مایه و مفاهیم عرفانی آن شده است.

3. معرفی داستان

مولانا در یکی از داستان‌های دفتر اول مثنوی به نام «آن پادشاه جهود که نصرانیان می‌کشت از بهر تعصب»، بر یکی بودن جوهر همه ادیان و دوری گزیدن از نزاع و شقاق تأکید می‌ورزد؛ او از طریق سرودن داستان پادشاه بیدادگر یهودیان که با حضرت عیسی دشمنی می‌ورزید، از تعصب کورکورانه مذهبی و جنگ هفتاد و دو ملت انتقاد می‌کند. مولوی طبق روش معهود خویش، برای اینکه نگرش دوگانه بین آن پادشاه را بیان کند، داستان تمثیلی استاد و شاگردی لوچ را آورده است تا پیامد نابهنجار غلبه هوای نفس بر آدمیزاد را بیان کند که منجر به اغتشاش دید و قضاوت درست وی می‌گردد.

مولانا برای تبیین بهتر داستان از طنز بهره گرفته است. طنز مولانا در این داستان تلفیقی از طنز گفتاری، رفتاری و پنداری (طنز آغشته به تصورات و توهمات و اندیشه‌ها) است. مثنوی، از آغاز تا پایان با چنین طنزهایی آمیخته است که با بیانی شیرین و الفاظی جزیل نمایان شده است. مولانا طنز را برای عیب‌جویی و طعنه زدن در داستان‌هایش به‌کار برده است:

این عجایب دید آن شاه جهود جز که طنز و جز که انکارش نبود

ناصران گفتند: از حد مگذران مرکب استیز را چندین مـران

(برهانی، 1372: ص 37 - 34)

تضاد دیدگاه استاد با شاگرد احوالش، نیز تغییر دستور استاد از آوردن شیشه به شکاندن آن که همراه است با نادانی احول برای یاددادن او (تا اینکه اشتباه او را اثبات کند) و از طرف دیگر کودن نمایی احول از شگردهای طنز آفرینی در این داستان به شمار می‌آید. (امینی، 1385: ص 74) تجسیم حالت لوچی که از نتیجه عمل شاگرد احول ناشی است و بدون شك باعث شرمساری اوست، لبخند را روی لب خواننده می‌نشانند. (برهانی، 1372: ص 48)

خلاصه داستان چنین است:

روزی، استادی از شاگردش می‌خواهد برود و از اتاق، فلان شیشه را بیاورد. شاگردی که احول است، شیشه را دو می‌بیند. پیش استاد می‌رود و به وی می‌گوید: «از آن دو شیشه کدام را بیاورم؟» استاد هر چند تلاش می‌کند شاگرد را قانع کند، که يك شیشه است، شاگرد بر حرف خویش اصرار می‌ورزد. استاد که می‌بیند بحث با او فایده‌ای ندارد، می‌گوید: «یکی از آن دو شیشه را بشکن!». وقتی شاگرد چنین می‌کند، می‌بیند که هیچ شیشه‌ای سالم نمانده است.

4. مأخذ داستان

مارزلف در مقاله احول و شیشه پس از مآخذشناسی داستان منشأ آن را در منابع زیر جسته است:

4-1 مجموعه لطایف یونانی از آن فیلوگوس: «مستی از دیگری انتقاد می‌کند که به دلیل می‌گساری فراوان عقل خود را زایل کرده است. اما دیگری که به دلیل باده‌گساری بسیار نمی‌توانست درست ببیند، پاسخ داد: ببینم من مستم یا تو با آن دو چهره‌ات».

4-2 منصور بن علی بن الحسین آبی در نثر الدرر

زنی پسرش را نصیحت می‌کرد که شراب نخورد. پسر در پاسخ گفت: «به خدا امروز فقط آن قدر می‌خورم که به‌جای دو خروس در خانه چهار خروس ببینم!» اما در خانه تنها يك خروس بود و مرد جوان در همان زمان نیز شراب نوشیده بود. از این‌رو مادر به او گفت: «دیگر این پیاله را کنار بگذار؛ زیرا باید به وعده خود وفا کنی، تو همین الآن هم يك خروس را دو خروسی می‌بینی!»

3-4 البصائر و النخائر ابن حیان توحیدی و ربیع الأبرار محمد بن عمر زمخشری

به احولی گفتند: «شما احولان همه‌چیز را دو تا می‌بینید!» خروسی جلو پایش بود، بی‌درنگ گفت: «چگونه ممکن است که من این دو خروس را چهارتا ببینم!» (مارزلف، 1386: ص 69 – 71)

چنانکه مشاهده کردیم می‌بینیم که خوردن شراب و تأثیر آن در قضیه احولی مربوط به دوره قبل از اسلام است؛ اما بعد از اسلام نویسندگان این قضیه را با استفاده از طرح موضوعات دیگری مثل خروس بیان کردند.

4.4 حقیقه/الحقیقه سنایی غزنوی

کای حدیث تو بسته را چو کلید	پسری احول از پدر پرسید
من نبینم از آنچه هست فزون	گفتی احول یکی دو ببند چون
بر فلک مه که دوست، چارستی	احول ار هیچ کز شمارستی
کاحول ار طاق بنگرد جفتست	پس خطا گفت آنکه این گفتست
همچینی که احول کژبین	ترسم اندر طریق شارع دین
کرد بیهوده از پی کردار	یا چو ابله که با شتر پیکار

(سنایی، 1359: ص 84)

سنایی، مسأله دوبینی را از طریق تک‌گویی پسر احولی بیان می‌کند. او می‌خواست اشاره کند به اینکه وقتی به معنی وحدت پی نمی‌بریم، با این پسر احول شباهت داریم در اصرار ورزیدن بر اشتباه خود و پنداشتن که ما تنها کسانی هستیم که درست فکر و عمل می‌کنیم. مولانا در مثنوی به احولی و کژبینی به‌عنوان منحرف‌کننده از راه وحدت به سمت راه کثرت اشاراتی می‌کند؛ اما به شکل خاص درجایی به روایت سنایی اشاره می‌کند:

گر بگویی احولی را مه یکیست	گویدت این دوست و در وحدت شکست
ور برو خندد کسی گوید دوست	راست دارد این سزای بد خوست

(پورنامداریان، 1380: ص 258)

5.4 تلخیص ابلیس ابن جوزی

حال شما ای صوفیان به‌سان همان مردی است که خداوند به او فرزندی احول داد. این فرزند پیوسته دو ماه را در آسمان می‌دید و از این‌رو شك نداشت که در آسمان دو ماه وجود دارد. پدر به او گفت: «تنها يك ماه وجود دارد و عیب از چشمان توست. چشم احول را ببند و دوباره تماشا کن!» همین‌که پسر چنین کرد، گفت: «تا این چشم را بستم، يك ماه ناپدید شد». همین موضوع باعث شد که تردیدی دیگر نیز در دل او پدید آید. از این‌رو پدر به او گفت: «اگر چنان است که تو می‌گویی، پس آن چشم سالم را ببند!» پسر چشم سالم خود را بست و دو ماه را دید. به‌این‌ترتیب حقیقت گفته‌های پدرش بر او آشکار شد. (مارزلف، 1386: ص 69)

5. روایات مشابه داستان

5-1. مرزبان‌نامه و راوینی

وراوینی کتاب مرزبان‌نامه مرزبان بن شروین را از زبان طبری به فارسی بین سال‌ها (607 – 622 ه.ق) برگردانده است. (صفا، 1381: ص 1005) مرزبان‌نامه وراوینی دارای داستان پسر احوال میزبان است که در باب چهارم واقع است. پایان داستان قبلی، مقدمه سازی این داستان به شمار می‌آید. او گفت که بسا خطاهایی هست که تصورمان آن‌ها را درست جلوه می‌دهد: «بسا خطاها که وهم به صورت صواب در نظر آورد و بسا دروغ‌ها که خیال در لباس راستی فرانماید، چنانک پسر احوال میزبان را افتاد». (وراوینی، 1384: 224)

خلاصه داستان مرزبان‌نامه

وزیر گفت: شنیدم که زمانی مردی بسیار مهمان‌نواز و بخشنده بود که هنگام سختی و تنگدستی، دست از بخشندگی و مهمان‌نوازی بر نمی‌داشت. روزی دوستی به خانه‌اش رفت. مرد بخشنده از او با خوش‌رویی پذیرایی کرد. بعد از غذا، مرد مهمان‌نواز به دوستش گفت که بیش از يك شیشه شراب در خانه ندارد و سپس به پسرش دستور داد که برود و آن شیشه را بیاورد. پسر مبتلا به احوالی، آن شیشه را دو شیشه دید. او پیش پدرش رفت و قضیه را تعریف کرد و از او پرسید چکار کند. پدر ماجرا را فهمید و چون که ترسید مهمان او را به بخل‌ورزی متهم کند، به پسر گفت که یکی از آن دو شیشه را بشکند و دیگری را بیاورد. پسر، شیشه را با سنگی زد و وقتی شیشه را پیدا نکرد، سرخورده پیش پدر رفت و ماجرا را تعریف کرد. آنگاه مهمان متوجه شد قضیه از چه قرار است.

وراوینی علت آوردن داستان را – صرف‌نظر از اینکه در مورد بصر و بصیرت به‌درستی بیان نکرد - بلافاصله بعد از آوردن آن، این‌گونه می‌گوید: این داستان را تعریف کردم تا بدانی که وقتی چشم که بهترین حواس است در ادراک اشیاء، خطا می‌کند، حس بصیرت که از روی توهم همه‌چیز را می‌بیند، چگونه از خطا برکنار باشد؟!... از آنجاکه آدمیان خود را به دست هوا و هوس می‌سپرنند، اسیر دیوان می‌شوند.

«این فسانه از بهر آن گفتم تا بدانی که حاسه بصر با آنک در ادراک اعیان اشیا سلیم‌تر حواس است، از مواقع غلط ایمن نیست، حاسه بصیرت که از حواس باطن، در پس حجاب‌های اوهام و خیالات می‌نگرد، از موارد صواب و خطا چگونه خالی تواند بود؟!... ولیکن (آدمی) چون از پی هوی قدمی فرا نهند، اسیر ما دیوان شوند و مسخر و مقهور ما گردند». (وراوینی، 1384: ص 228 و 229)

2-5. اسرارنامه فریدالدین عطار

عطار (512 – 618 ه.ق) در اسرارنامه خویش که دوازده مقاله دارد، در مقاله یازدهم (تمثیل نهم) تمثیلی آورده که سرچشمه داستان استاد و شاگرد حول مولانا به شمار می‌آید. تمثیل قبلی، مقدمه‌چینی برای تمثیل موردنظر است که این‌گونه شروع می‌شود:

دو می‌بینی یکی را و دورا صد
چه يك چه دو چه صد جمله توی خود
(عطار، 1361: ص 97)

عطار، داستان را این‌گونه سراییده است:

یکی شاگرد حول داشت استاد
مگر شاگرد را جایی فرستاد
که ما را يك قرابه روغن آنجاست
بیاور زود، آن شاگرد برخاست
چو آنجا شد که گفت و دیده بگماشت
قرابه چون دو دید حول عجب داشت
بر استاد آمد گفت ای پیر
ز خشم استاد گفتش ای بداختر
دو می‌بینم قرابه من، چه تدبیر؟
یکی بشکن دگر يك را بیاور
چو او در دیدن خود شك نمی‌دید
بشد این‌یک شکست آن‌یک نمی‌دید
(عطار، 1361: ص 97)

3-5. مثنوی مولانا

مولوی در دفتر اول مثنوی این حکایت را به‌عنوان تمثیلی از رفتار متعصب پادشاهان جهودان «ابلیس آدم‌روی» آورده است که نصرانیان را می‌کشت، برای اینکه بر کژی‌بینی آن شاه تأکید کند که خدای عیسی و موسی را دو می‌دید. مولانا در داستان پادشاه ظالم به آیه «أمن الرسول بما أنزل إليه من ربه و رسوله و المؤمنون كل آمن با... و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین أحد من رسله و قالوا سمعنا و أطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر» اشاره می‌کند که نمایانگر اتحاد و یگانگی واقعی است. مذهب هر دو پیغامبر در واقع یکی است، اما که چشم لوچ باطن «ابلیس آدم‌روی»، مانع شده که پادشاه جهود این یگانگی را ببیند؛ آن دو «دمساز الهی» را جدا از یکدیگر می‌پنداشت و این دویبینی او را از حق محجوب کرد و بیهوده به‌سوی خشم و تعصب جهودانه سوق داد. (زرین‌کوب، 1382: ص 77)

برای اینکه مولانا برای این تمثیل مقدمه‌سازی کند، این بیت را سراییده است:

شاه حول کرد در راه خدا
آن دو دمساز خدایی را جدا

خود داستان به شرح زیر است:

گفت استاد: حولی را، کاندر آ
رو برون آر از وثاق آن شیشه را
گفت حول: ز آن دو شیشه من کدام
پیش تو آرم؟ بکن شرح تمام

گفت استاد: آن دو شیشه نیست، رو
گفت: ای استاد مرا طعنه مزن
شیشه يك بود و به چشمش دو نمود
چون یکی بشکست، هر دو شد ز چشم
احولی بگذار و افزون بین مشو
گفت استا: ز آن دو، يك را در شکن
چون شکست او، شیشه را دیگر نبود
مرد، احول گردد از میلان و خشم

در پایان مولوی این بیت را آورده است:

خشم و شهوت، مرد را احول کند ز استقامت، روح را مبدل کند
(زمانی، 1372: ص 148 – 146)

مولوی داستان را در چهار بیت تمام می‌کند و نتیجه آن را در دو بیت بعدی می‌آورد. تفاوت داستان مولانا با داستان مرزبان‌نامه این است که وراوینی به‌جای کلمه «استاد» از «پدر» استفاده کرده - شاید دلیل اینکه شاعران بعدی از کلمه استاد استفاده کرده‌اند این باشد که رابطه استاد و شاگرد مقدس است و حرمت خاص خودش را دارد؛ و نیز بر مهمان‌نوازی پدر تأکید کرده که در عین حال برای احساس شرمساری پدر جلوی مهمان؛ وقتی پدر ترسید سوءتفاهم پیش بیاید و مهمان فکر کند که از روی خسیسی به او گفت که فقط يك شیشه داریم؛ حال آنکه پسر احولش گفت دو شیشه است، توجیه‌ای قوی به شمار می‌آید. بدین ترتیب از پسرش می‌خواهد که یکی از این دو شیشه را بشکند تا راست‌گویی خود را اثبات کند. در حالی که در تمام داستان‌هایی که از روی این داستان بازنویسی شده، دلیلی برای کار استاد/ پدر وجود ندارد.

منظور عطار و مولانا از احولی، احولی فکر و اندیشه است که انسان به سمت گمراهی می‌کشاند، نه احولی چشم و هر دو بر این باورند که انسان کژبین باید متوجه عیب خویش باشد و برای رفع این عیب عمل کند. به‌رغم تشابه پیرنگ داستان عطار و مولانا از نظر تسلسل عناصر آن، پیرنگ تمثیل عطار محکم‌تر است؛ زیرا رابطه علت و معلولی در آن بیشتر رعایت شده؛ عطار گفت که شاگرد «احول» وقتی به اتاق رفت، به خاطر احولی‌اش، قرابه را دو تا دید. سپس چون شاگرد پیش استاد رفت و ماجرا را برایش تعریف کرد، استاد به او دستور داد که یکی از این دو قرابه را بشکند، حال آنکه در مثنوی این چنین نیست؛ در تمثیل مولانا، از رفتن شاگرد به اتاق و دو تا دیدن شیشه سخن نرفته است و با فاصله شاگرد از استادش پرسید «کدام يك از آن دو شیشه برای تو بیاورم؟!».

عطار می‌خواهد به این نتیجه برسد که هرچه وجود دارد، همان انسان است و اگر چیزی دیگری وجود داشته باشد، از دویینی است.

به اعتقاد پورنامداریان، تمثیل عطار سرشار از واژه‌ها و عبارات زائد است که از نظر خود از جذابیت داستان کم می‌کند؛ به‌طور مثال «مگر شاگرد را جایی فرستاد، که ما را يك قرابه روغن آنجاست، چو آنجا شد که گفت و دیده بگماشت، عجب داشت، چه تدبیر، شك نمی‌دید». پورنامداریان مثال می‌زند و

می‌گوید که به‌جایی مصرع اول بیت سوم چو آنجا شد که گفت و دیده بگماشت، عطار می‌توانست بگوید: «رفت». حال آنکه تمثیل مولانا از این زوائد کلامی تهی است؛ مولوی از طریق افزایش گفتگو، در داستان شش بیتی، پنج بار گفتگو بین استاد و شاگرد احوالش ردوبدل می‌شود. این گونه تمثیل را جذاب‌تر کرده است و حضور راوی را فقط از طریق واژه «گفت» می‌توان مشاهده کرد. در حالی که در داستان عطار، گفتگو دوبار ردوبدل می‌شود و بیشتر حکایت از زبان راوی بیان می‌شود. (پورنامداریان، 1383: ص 259)

مولوی به موارد نقص‌های جسمانی طبیعی از دید شفقت انسانی نگاه می‌کند، نه به نگاه تحقیرآمیز و نیشخند؛ نقص اخلاقی است که مولوی را وادار می‌کند این ناقصان را مورد تمسخر قرار می‌دهد، نه نقص جسمانی آنان که مولوی آن را بر ناقص خرده نمی‌گیرد، بلکه درک نکردن نقص و محدودیت خود را عیب می‌شمرد که باعث می‌شود به خطاها بیفتند. مولانا در تمثیل خویش، دوبینی باطنی را که از خشم و شهوت ناشی است، انتقاد می‌کند که باعث می‌شود پادشاه جهودان بین آحاد رسل (حضرت موسی و عیسی) تبعیض قائل باشد. احوالی باطن که نکوشیدن در رفع آن شایسته ملامت است، نه احوالی ظاهر که رفع آن در قدرت انسان نیست؛ (زرین‌کوب، 1386: ص 325) مولانا، به لوچی شاگرد از دیدگاه فلسفی و روان‌شناختی نگاه می‌کند؛ نقص جسمانی و ظاهر شاگرد احوال را به نقص روحی و باطنی تأویل می‌کند. مولانا معتقد است که چشم باطن احوال از شفافیت و زلالی برخوردار نیست. به همین دلیل این تمثیل را برای اینکه کژاندیشی پادشاه جهودان را به نمایش بگذارد، آورده است؛ برای اینکه یکی بودن ادیان را نشان بدهد و اینکه اشتباه پادشاه جهودان در این است که فکر می‌کرد که دینش برترین است؛ اشتباهی که با کوشش او در نبود کردن اصحاب دین جدید شدت می‌گیرد، غافل از اینکه با این کار دین خود نیز نابود می‌شود... این پادشاه همان شاگرد احوال است که به گمان خود، شیشه خیالی را از بین می‌برد، حال آنکه شیشه واقعی از بین می‌رود! و در نتیجه شالوده فکر دینی خدشه‌دار می‌ماند. (پایور، 1380: ص 32)

زرین‌کوب معتقد است که تمثیل شاگرد احوال و استاد که دارای رمز است؛ حال سالکی را بیان می‌کند که از شهود وحدت محروم است و هنوز ذوالعینین نیست. (زرین‌کوب، 1383: ص 331)

6. عناصر داستانی

در اسرارنامه و مثنوی پیرنگ و بیان مقدمات ندارد اما در مرزبان‌نامه پیرنگ برقرار است. توصیف پدر بخشنده و مقدمه‌سازی در مورد رفتن مهمان پیش او چنین آمده است:

«دستور فرمود: شنیدم که وقتی مردی بود، جوانمرد پیشه، مهمان‌پذیر، عنان‌گیر، کیسه‌پرداز، غریب‌نواز؛ همه اوصاف حمیده ذات او را لازم بود مگر احسان که متعدی داشتی و همه خصلتی شریف در طبع او خاص بود الا انعام که عام فرمودی، خرج او از کیسه کسب او بودی نه از دخل مال مظلومان چنانکه اهل روزگار راست، چه دودی از مطبخشان آنگه برآید که آتش در خرمن صد

مسلمان زنند و نانی بر خوانچه خویش آنکه نهند که آب در بنیاد خانه صد بی‌گناه بندند؛ مثنی نمک به دیگشان آنکه رسد که خرواری بر جراحت درویشان افشانند، دو چوب هیمه به آتشدانشان وقتی درآید که دویست چوب‌دستی بر پهلوی عاجزان مالند. کرام عالم رسم افاضت گرم خاصه در ضیافت ازو آموختندی. آن گره که سفلگان وقت نزول مهمان ابروی آرند، او در نقش کاسه و نگار خوانچه مطبخ داشتی و آن سر که بخیلان به هنگام ملاقات واردان در پیشانی آرند، او را در ابای سکبا بودی.

و یکاد عند الجذب يجعل نفسه حب القرى حطباً على النيران

وقتی دوستی عزیز در خانه او نزول کرد؛ به انواع اکرام و بزرگ داشت قدوم پیش باز رفت و آنچ مقتضای حال بود از تعهد و دلجوئی تقدیم نمود. چون از تناول طعام بپرداختند، میزبان بر سیل اعتذار از تعذر شراب حکایت کرد و گفت: شك نیست که آینه زنگار خورده عیش را صیقلی چون شراب نیست و طبع مستوحش را میان حریفان وقت که بقای صحبت ایشان را همه جای به شیشه شراب شاید خواند و وفای عهد ایشان را به سفینه مجلس، از مکاره زمانه مونس ازو به نشین تر نه.

ادرها وقیت الدائرات فانها رحي طالما دارت على الهم و الحزن

و لست أحب السكر الا لأنه يخدرني كيلا أحس أذى المحن

و با این همه از آنچ درین شب با دوستان صرف کرده‌ایم، يك شیشه صرف باقیست؛ اگر رغبتی هست تا ساعتی به مناوالت آن تزجیه روزگار کنیم. مهمان گفت: و الجود بالموجود غايه الجود، حکم تر است.» (وراوینی، 1384: ص 224-228)

در مرزبان‌نامه گره‌افکنی دیده می‌شود: «میزبان پسر را فرمود که برو و فلان شیشه که فلان جای نهادست، بیار.» (وراوینی، 1384: ص 228)

در اسرارنامه این گونه است:

یکی شاگرد حول داشت استاد مگر شاگرد را جایی فرستاد
که ما را يك قرابه روغن آنجاست بیاور زود، آن شاگرد برخاست

و در مثنوی چنین:

گفت استاد: حولی را، کاندر آ رو برون آر از وثاق آن شیشه را

بحران در مرزبان‌نامه اینگونه آغاز می‌شود:

«پسر بیچاره به حول چشم و خبل عقل مبتلی بود، برفت؛ چون چشمش بر شیشه آمد، عکس آن در آینه کژنمای بصرش دو حجم نمود. به نزدیک پدر آمد که شیشه دو است، کدام يك آرم؟» (وراوینی،

1384: ص 228)

در اسرارنامه:

چو آنجا شد که گفت و دیده بگماشت
قرا به چون دو دید احوال عجب داشت
بر استاد آمد گفت ای پیـــــر
دو می بینم قرا به من، چه تدبیر؟

و در مثنوی:

گفت احوال: ز آن دو شیشه من کدام
پیش تو آرم؟ بکن شرح تمام

اوج داستان در مرزبان نامه آنجاست که:

«پدر دانست که حال چیست، اما از شرم روی مهمان عرقش بر پیشانی آمد تا مگر او را در خیال آید
که به دیگر يك ضنت کردست و برکت رای و نزول همت او را منسوب دارد. هیچ چاره ندانست، جز
آنک پسر را گفت: از دوگانه یکی بشکن و دیگر بیار.» (وراوینی، 1384: ص 228)

در اسرارنامه:

ز خشم استاد گفتش ای بداختر
یکی بشکن دگر يك را بیـــــاور

و در مثنوی با این بیت:

گفت استاد: آن دو شیشه نیست، رو
احولی بگذار و افزون بین مشـــــو
گفت: ای استاد مرا طعنه مزن
گفت استا: ز آن دو، يك را در شکن

گره داستان در مرزبان نامه چنین گشوده می شود: «پسر به حکم اشارت پدر سنگی بر شیشه زد،
بشکست؛ چون دیگری نیافت، خایب و خاسر باز آمد و حکایت حال بازگفت.» (وراوینی، 1384: ص
228)

و در اسرارنامه اینگونه:

چو او در دیدن خود شك نمی دید
بشد این یک شکست آن یک نمی دید

و در مثنوی این چنین:

شیشه يك بود و به چشمش دو نمود
چون شکست او، شیشه را دیگر نبود

شخصیت ها به قرار زیرند:

مرزبان نامه	اسرار نامه	مثنوی
اصلی: پدر مقابل: پسر احول فرعی: مهمان	اصلی: شاگرد احول مقابل: استاد	اصلی: شاگرد احول مقابل: استاد

موضوع و درونمایه در سه اثر:

مرزبان نامه	اسرار نامه	مثنوی
دوبینی	کثرت و وحدت	خشم و شهوت
وهم و خیال، بصیرت را - چنانکه بصر را - فریب می‌دهد	دوبینی باعث می‌شود که انسان به کثرت قائل باشد، نه به وحدت.	تعصب ورزی، انسان را گمراه می‌کند

گفتگوها در سه اثر کمی متفاوت است: مولانا با برقراری ارتباط گفتاری بین دو شخصیت داستانی از طریق گفتگوهای مربوط به مسائل مذهبی و معنوی، بحث اعتقادی را پی می‌نهد و آن را به فرجام می‌رساند. (پيامنی، 1386: 139) گفتگوهای که مولانا به داستان می‌افزاید، بر جذابیت داستان افزایش می‌کند و این در عین حال باعث می‌شود حضور راوی کم‌رنگ می‌شود و گفتگوها فقط بین دو طرفش ردوبدل می‌شود. ناگفته نماند که زبان این گفتگوها نیز به زبان مردم نزدیک و با موقعیت و حالات روحی آنان متناسب است. از هنرهای مولوی در طراحی گفتگوها؛ خواننده، داستان را به صورت منسجم و پیوسته می‌خواند؛ یعنی تغییر متکلم و مخاطب را که ناپیدا و بی‌قرینه صورت می‌گیرد، احساس نمی‌کند. (پورنامداریان، 1383: ص 325)

7. مقایسه و تحلیل نتایج حکایت

در مرزبان نامه چنین نتیجه گرفته می‌شود: «این فسانه از بهر آن گفتم تا بدانی که حاسه بصر با آنک در ادراک اعیان اشیا سلیمتر حواسست از مواقع غلط ایمن نیست، حاسه بصیرت که از حواس باطن، در پس حجاب‌های اوهام و خیالات می‌نگرد، از موارد صواب و خطا چگونه خالی تواند بود؟! ... ولیکن (آدمی) چون از پی هوی قدمی فرا نهند، اسیر ما دیوان شوند و مسخر و مقهور ما گردند.»

عطار در اسرار نامه از داستان این گونه بهره‌برداری می‌کند:

اگر چیزی همی‌بینی تو جز خویش تو هم آن احول خویشی بیندیش
تو هر چیزی که می‌بینی تو آنی ولی چون در غلط ماندی چه دانی

مولانا در مثنوی، تعصب‌ورزی را دلیل حجاب می‌داند:

چون یکی بشکست، هر دو شد ز چشم مرد، احول گردد از میلان و خشم
خشم و شهوت، مرد را احول کند ز استقامت، روح را مبدل کند
چون غرض آمد، هنر پوشیده شد صد حجاب از دل، به‌سوی دیده شد

مولانا در مثنوی به‌کرات از احولی به‌منظور تأکید بر مفهوم وحدت و کثرت سخن می‌گوید:

این منی و هستی اول بود که برو دیده کز و احول بود
(زمانی، 1372: ص 995)
خود همو بود آخرین و اولین شرک جز از دیده احول مبین
(زمانی، 1372: ص 184)
اصل ببند دیده، چون اکمل بود فرع ببند، چونکه مرد احول بود
(زمانی، 1372: ص 468)
این دویی اوصاف دید احول است ورنه اول آخر، آخر اول است
(زمانی، 1372: ص 252)
نیست اندر بحر، شرک و پیچ پیچ لیک با احول چه گویم؟ هیچ هیچ
(زمانی، 1372: ص 551)
گر نبودی احول و اندر نظر او بگفتی: نیست دکانی دگر
(زمانی، 1372: ص 842)
در مجاعت، پس تو احول دیده‌ای که یکی را صد هزاران دیده‌ای
(زمانی، 1372: ص 949)
احولی از چشم ایشان دور کرد تا زمین شد عین چرخ لاژورد
(زمانی، 1372: ص 605)

نتیجه‌گیری

مولانا با آوردن این داستان می‌خواهد بیان کند که احول، شیشه واقعی را نشکست، از عیب خودآگاه نبود. انسان وقتی از خشم و شهوت پیروی کند، دچار دوبینی می‌شود؛ زیرا چشم دل را احول می‌سازد و جان را از راه استقامت منحرف می‌کند و در پایان، انسان از روی حجابی که جلوی چشم‌هایش کشیده شده، همه‌چیز می‌بیند. چنانکه پادشاه جهودان از روی هوی و هوس خواست پیروان مذهب

مسیحی را نابود کند و فقط وقتی متوجه می‌شود که دارد مذهب خود را نیز نابود می‌کند، آنگاه از عیب خویش واقف می‌شود.

با مقایسه سه داستان می‌بینیم که مولوی در بازنویسی داستان مقلد نیست، داستان را به شکل مناظره بین استاد و شاگرد حول خویش بیان کرده است. این سؤال و جواب با زبان - نسبت به زبان مرزبان‌نامه یا اسرارنامه - سلیس، روان، نزدیک به مردم و تهی از زوائد کلامی بیان شده است و باعث شده مردم داستان استاد و شاگرد حول را فقط به مولوی نسبت بدهند.

تمثیل نزد مولانا معنی خاصی دارد که از ویژگی‌های سبکی‌اش به‌شمار می‌آید؛ او می‌تواند با داستان‌های تمثیلی خود که داستان حول یکی از آن‌هاست، خوانندگان تشنه مفاهیم عرفانی را سیراب کند. ناگفته نماند که داستان حول از داستان‌های طنزآمیز است و طنز مولانا تلفیقی است از طنز گفتاری، رفتاری، پنداری؛ طنزی است که بر جذابیت داستان می‌افزاید.

می‌توان گفت که مولوی قصه‌پرداز حرفه‌ای است و توانسته ابزار و فنون خلق اثر ادبی را هنرمندانه به کار بگیرد. مولانا موضوع داستان را عوض نکرده، بلکه درون‌مایه و مضمون را طبق دیدگاه عرفانی و اخلاقی خود تغییر داده است. گفتگوهایش، با دو شخصیت داستان همخوانی دارد. گفتگو واضح و موجز صورت گرفته است؛ حضور مولوی را فقط از طریق کلمه «گفت» می‌توانیم احساس کنیم. در پایان می‌توان گفت که مولانا با بازنویسی داستان «استاد و شاگرد حول او» قاعده جدیدی در زمینه بازنویسی کشف کرده است.

منابع

- امینی، اسماعیل، خندمیزتر افسانه: جلوه‌های طنز در مثنوی معنوی، تهران: سوره مهر، 1385
- پایور، جعفر، شیخ در بوته، روش‌های بازنویسی و بازآفرینی و ترجمه و پرداخت در آثار ادبی، تهران: اشراقیه، 1380
- پورنامداریان، تقی، در سایه آفتاب: شعر فارسی و ساخت شکنی در شعر مولوی، تهران: سخن، 1380
- پورنامداریان، تقی، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی: تحلیلی از داستان‌های عرفانی - فلسفی ابن سینا و سهروردی، چ 5، تهران: علمی و فرهنگی، 1383
- پیامنی، بهناز، «بررسی ساختار گفتگو در داستان‌های مثنوی مولوی»، مجموعه مقاله‌های همایش داستان‌پردازی مولوی، به کوشش محمد دانشگر، تهران: خانه کتاب، 1386
- برهانی، مهدی، تلخند: طنز در داستان‌های مثنوی مولوی، تهران: کندو، 1372
- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چ 2، تهران: مروارید، 1382

زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه: نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی، چ 12، تهران: علمی،
1386

زرین کوب، عبدالحسین، سر نی: نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی، ج 1، چ 10، تهران: علمی،
1383

زرین کوب، عبدالحسین، صدای بال سیمرغ، چ 4، تهران: سخن، 1383
زرین کوب، عبدالحسین، نردبان شکسته: شرح توصیفی و تحلیلی دفتر اول و دوم مثنوی، تهران:
سخن، 1382

زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر اول، تهران: اطلاعات، 1372
سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح: مدرس رضوی،
تهران: دانشگاه تهران، 1359

عطار نیشابوری، فریدالدین، اسرارنامه، تصحیح: سید صادق گوهرین، تهران: صفی علیشاه، 1361
صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج 2، چ 15، تهران: فردوس، 1381

مارزلف، اولریش، «احول و شیشه: اقتباس حکایتی عربی در ادبیات عرفانی فارسی»، ترجمه: سعید
فیروزآبادی، فرهنگ مردم (ویژه نامه مولانا)، س 6، ش 23، 1386

وراوینی، سعدالدین، مرزبان‌نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چ 10، تهران: صفی علیشاه،
1384